



۲۰۲۰/۱۱/۱۵



عبدالقیوم میرزاده

## کتاب زنان

### و مشکلات فرا روی شان در جامعه افغانی

(قسمت یازدهم)

پیوسته به گذشته

به نحوی، خشونت علیه زنان پدیده ایست مرگبار که جامعه بشری و خاصاً کشور ما را که در زیر ساطور محافظه کاران مذهبی و فرهنگ منحن مرد سالار بیداد میکند بطرف نیستی کامل سوق میدهد. اگر این معضل مرگبار اجتماعی را بصورت تخصصی به تحلیل بگیریم متوجه میشویم که بخش اعظم کمبودها و عقب مانگی های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، موجودیت جنگ و برادر کشی، عدم دسترسی به یک اتحاد ملی و ناتوانی ما در تحقق منافع ملی همه و همه به موجودیت خشونت در خانواده و خشونت علیه زنان مرتبط هستند.

برخلاف تصور حاکم در اذهان عده که از کشور های پیشرفته و مدرن دارند، حتی در همین کشور ها نیز خشونت علیه زنان وجود داشته و به شیوه های مدرن از زنان در تجارت و بهره برداری جنسی، فروش دختران جوان و نوجوان کشور های فقیر که در اثر تجاوزات همین دنیای مدرن به فقر کشانده شده اند به مراکز فساد و رونق بازار فیلم های مستهجن و غیر اخلاقی استفاده سوء میکنند. مردان در همین دنیای مدرن که سنت ها دیگر جای ندارند هم از استقلال مالی همسران خود جلوگیری و در اموال شخصی آنها دخل و تصرف دارند که نوعی از خشونت علیه زنان میباشد، در یکدهه همین کشور های مدرن زنان در کاربایی مقام مؤخر را دارند، در ارائه عین خدمات زنان کمتر از مردان حقوق دریافت میکنند و ده ها نابرابری دیگر که به نحوی درد آور و خشونت زا میباشد.

اداره حقوق بشر سازمان ملل متحد در اعلامیه سپتمبر ۱۹۹۳ خویش خشونت علیه زنان و یا خشونت خانوادگی را چنین تعریف میکند:

" هر نوع عمل خشونت آمیزی که بر اختلاف جنسیت مبتنی باشد و به آسیب یا رنج بدنی، جنسی و روانی زنان بیانجامد، یا آنکه احتمال منجر شدن آن عمل به این نوع آسیب ها و رنج ها وجود داشته باشد و یا حتی تهدید فرد به این گونه اعمال از مصادیق خشونت شمرده میشود."

همچنان بمنظور مقابله شدید در قبال خشونت علیه زنان سازمان ملل متحد روز ۲۵ نوامبر را یا پنجم قوس را روز جهانی رفع خشونت علیه زنان اعلام کرده و از تمام حکومتات و دولت ها مطالبه گردیده تا بمنظور رفع این هنجار شوم تمام تدابیر قانونی و حمایت کننده را رویدست گیرند.

در افغانستان مانند سایر کشور هاییکه خشونت علیه زن وجود دارد دلایل اصلی موجودیت خشونت علیه زنان همانا حاکمیت فرهنگ مرد سالار در جامعه، همنوایی و حمایت آشکار و پنهان قوانین از این فرهنگ بوده که ارگانهای حمایتی اتباع چون پلیس، قضا و موسسات خدمات صحتی و تأمیناتی شدیداً از این فرهنگ مشبوع میباشند، موجودیت قشر محافظه کار مذهبی که به روایت آنها تفسیر نادرست از دین و آیات قرآن عظیم الشان در باره نابرابری حقوق زن در جامعه همه روزه از منبر مسجد تبلیغ میگردد، فقدان پروتوکول های رسمی در قدرت اجرایی دولت برای حمایت زن، نبود سازمانهای سراسری مؤثر زنان برای مبارزه بی امان غرض تساوی حقوق زن و پشتوانه با قدرت در نهادینه ساختن فرهنگ مساوات جنسیتی و همچنان عوامل تأثیر گذار دیگری چون یاد گیری اجتماعی یعنی تقلید فرزندان از پدر و اعضای مرد خانواده و مهمترین و اساسی ترین دلیل موجودیت و ادامه روند خشونت در جامعه ما عبارت از منفعل بودن زن، بی باور بودن زن نسبت به توانمندی و قدرت خود، عدم موجودیت اعتماد به نفس زنان، اعتقاد عمیق زن جامعه ما به خرافات و موهومات و اعتقادات و باور های مذهبی نادرست زن از نابرابری های اجتماعی در جامعه ما به استمرار این هنجار شوم کمک شایان میکند.

سراسر تاریخ کشور ما مملو از حکایات خونبار و درد آور جنایات هولناک خشونت علیه زنان میباشد که ده ها هزار آن بنابر دلایل عدیده ناموسی، سنتی، مذهبی، روانی و غیره سرپوشیده مانده است و هر کدام درد جانکاهی است از سرنوشت این قشر مظلوم که بیشتر خودش هم در این مظلومیت همکار سیستم گردیده است.

در یکی از گزارشات داستان هولناکی از دختری نو جوان که شاید سن اش در حدود پانزده سال باشد شنیدیم که چهار سال قبل مادر خود را از دست داده بود و در یک خانواده فقیر زنده گی میکرد، این دختر که مسئولیت تمام مشکلات خانه چون پختن نان در تنور و تربیه خواهر و برادر کوچکش و ده ها کار دیگر را به عهده داشت همچنان برای فراگیری سواد به نزد یکی از خویشاوندان خود که پسر جوانی بود درس می خواند این پسر جوان روزی این دختر را با مواد مسموم کننده ی بی هوش ساخته و بالایش تجاوز کرده است به قول مادر کلان اش این دختری دو روز بنابر عدم تمرکز فکری نمیدانسته برایش چی اتفاق افتاده است. این دختر همچنان با مرد دیگری نامزد بوده که نامزدش بعد از عروسی متوجه گشته که دختر قبل از عروسی باوی مورد تجاوز قرار گرفته است. دختر بیچاره بلا اثر لت و کوب و فشار مضاعف خانواده شوهر خود را آتش زده اما به واسطه مادر شوهرش نجات یافته است. پسر متجاوز که بوسیله خانواده روابط مستحکم با حزب اسلامی حکمتیار داشته و تا اکنون هم از همان جا حمایت میشود هرگز مورد باز پرس دولت قرار نگرفته است و مردم محل هم از ترس نیرو های مسلح بی بند و بار مربوطین حزب اسلامی خاموش بوده و خانواده دختر نیز به همین دلیل هیچکاری با این متجاوز بی رحم کرده نتوانسته است. دختر بیچاره با زخمهای ناشی از سوختگی و هزاران مصیبت جانکاه دیگر به زنده گی پُر فلاکت ادامه میدهد و حالا نمیدانم به چه سر نوشتی دچار خواهد گشت.

این داستان غم انگیز دختری را طور نمونه مثالی از ده ها هزار دیگر بخاطری این جا آوردم که پیامی باشد از آن ده ها هزار مورد دیگر از این قبیل که زنان جامعه ما آنرا بدوش میکشند. باید خاطر نشان ساخت که مردم همیشه در هر کجا اکثریت اند و در سرتاسر افغانستان این بی بند و باران، سنت پسندان و محافظه کاران مذهبی اقلیت منفور اند. میخواهم با صراحت واضحاً خاطر نشان سازم که زنان نیمی از این اکثریت جامعه را تشکیل میدهند اما تا کنون نتوانسته اند بنا بر روحیه نازل و منفعل هیچکاری علیه این سیستم غیر انسانی انجام دهند. اخبار تکاهنده و خجالت آور از بعضی ولایات کشور همین اکنون میرساند که زنان شوهر دار و بی شوهر، با کودک و بی کودک را مثل حیوانات به بازار برده

وبه فروش میرسانند، و تا کنون خبری مبنی بر جلوگیری و یا رسیده گی به این عمل شنیع غیر انسانی از جانب ارگانهای اداره دولت و جامعه مدنی نخوانده و نشنیده ام. پخش این خبر از طریق رسانه ها نه تنها برای انسانهای متمدن تکانه دهنده بود، بلکه برای هر انسان چیز فهم بهت آور و گیج کننده نیز بود. اما با تأسف باید گفت که فروش زنان در کشور به بهانه ها و اشکال مختلف صورت میگیرد و در برخی از مناطق بشکل برده فروشی قرون وسطائی تا هنوز مروج است. دیده میشود که در کشور ما شهادت ممانعت این عمل وحشیانه را هیچکس ندارد. در اواخر ماه جولای سال ۲۰۰۸ یک مرد خانمش را که سه فرزند هم از وی داشت با یک قاطر تعویض کرد و وقتی پسر ۱۲ ساله اش از پدرش پرسید که چرا مادرش را با یک قاطر عوض کرده است؟ پدر جواب داد که با این قاطر من میتوانم خرج و مصارف تو و برادران ترا فراهم کنم، در حالی که اگر اینکار را نمیکردم، هم تو و هم برادرتو و هم مادران از گرسنگی میمردند. این است نمونه های تراژیدی خشونت علیه زنان در افغانستان دارنده تاریخ پر افتخار پنجهزار ساله.

علمای جامعه شناسی با تجارب علمی خویش در این زمینه به این استنباط رسیده اند که تنها پر خاشگری در خانواده ها عامل اصلی خشونت نیست بلکه موجودیت فرهنگ فرودستی زنان، تنش ها میان زن و مرد، عدم دلبستگی به یکدیگر، تضاد منافع در خانواده، سطح نازل سواد و آگاهی اجتماعی هر دو جانب، فقر، عادت کردن زن به خشونت، سکوت در مقابل خشم مرد، تعدد اطفال در خانواده های فقیر و بی بضاعت، عدم مشارکت مرد در امور منزل، تربیت و مراقبت اطفال خانواده، اخلاق زشت و پر خاش گر شوهر، عدم توجه مرد به نیاز های زن، عدم درک و شناخت مشکلات، خواسته ها و نیازمندی های زن، مخالفت پدران با ازدواج های عاشقانه دختران شان و موجودیت ازدواج های اجباری و تحمیلی، جلوگیری از تدریس و اشتغال زنان از جانب والدین و شوهران، سکونت های اجباری در جوار والدین و خانواده شوهر، تحمیل محدودیت در پوشش و طرز لباس پوشیدن، بنابر سکونت اجباری در جوار خانواده شوهر محدود گشتن روابط زناشویی، پائین بودن رتبه اجتماعی و اقتصادی، اختلاف شدید سن و موقعیت اجتماعی زن و مرد، بیماری های روانی، استفاده مسکرات و دخانیات، سن پائین ازدواج، در موجودیت فرزندان سکوت و از خود گذری زنان در مقابل خشم و خشونت خانواده، مداخله جانبدارانه اطرافیان نزدیک به خانواده ها در امور فیما بین زن و شوهر، تعدد زوجات و ازدواج های اجباری مرد و زن، عدم رضایت زناشویی، چگونگی همسر گزینی و قربانی خشونت بودن در کودکی، بزرگ شدن در خانواده نامناسب، بیکاری، عدم توجه به نظریات و دیدگاه های زن، برخورد حقارت بار طرفین خشونت با یکدیگر، مسکن نامناسب و برهم خوردن سیستم نظم معمول رئیس و مرئوسی - فرودستی و فرادستی در خانواده، بنابر حاکمیت فرهنگ منحط و خشونت زای مرد سالار عدم حمایت خانواده دختر در برابر خشونت های خانواده گی از دختر شان به فهم جلوگیری از فروپاشی خانواده، نا توانی زن در میدان مبارزه در برابر زور گویی و خشونت مرد و کوتاه آمدن بنا بر ساختار مردانه جامعه، در اثر تمردات زن برای مرد این احساس پیدا میشود که حکومتش در خانواده متزلزل میگردد، هکذا اکثرآ زنان هنگامی مورد خشونت قرار گرفته اند که میخواستند رابطه های گویا معمول خانواده شان را به مشکل مواجه بسازند. با توجه به ارزیابی های وزارت امور زنان افغانستان در کشور ما بیشترین خشونت علیه زنان زمانی اتفاق افتید که مردان علیه اقتدار مردانه خود و ارزش های پدرسالار جامعه تهدید احساس کرده اند. که بنا بر نبود ارگانهای عدلی، قضایی و امنیتی در داخل خانواده که رفتار های خشونت بار مردانه را کنترل کند مرد به این اعمال مبادرت میورزد. چون زن در جامعه سیستم بازخواستگر مطمئن و غیر جانبدار ندارد بناءً مرد بدون تنبیه قانونی به ادامه این روش ادامه میدهد. یکی از عوامل ادامه مستمر فرهنگ مرد سالار ریشه

در بیسوادی جامعه اعم از زن و مرد دارد زیرا مرد بنابر نداشتن سواد و عدم آگاهی از عواقب زیانبار خشونت بالای زنان به این مأمول ادامه میدهد و زن نیز بنا بر بیسوادی و نا آگاهی از سیر معیوب جامعه تن به تحمل این فرهنگ داده و صدایش را نمیکشد. تجربه کشور هایی که در آن زنان از حقوق مساوی با مردان برخوردار گردیده اند می آموزد که فقط با سواد هر دو رکن جامعه و آگاهی آنان از انسانیت، حقوق انسانی، پیشرفت، ترقی و تجارب جامعه جهانی میتوان به این مأمول فایق آمد.

هنجار خشونت علیه زنان همچون سایر پدیده های اجتماعی از شرایط و ویژگی های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه متأثر میباشد. در جوامع که سنت ها بیشتر در زندگی مردم حکومت میکند و هنوز شامل حوزه مدرن نگردیده اند بیشتر به مسئله خشونت علیه زنان مواجه میشوند. از ارزیابی همه پهلو های خشونت علیه زنان به این نتیجه میرسیم که خشونت علیه زنان یکی از شرم آورترین و متداول ترین موارد نقض حقوق بشر می باشد که نه حد و مرز جغرافیا و فرهنگی دارد و نه هم فقیر و غنی می شناسد و در کشور ما تا زمانیکه ما همه و همه جامعه منجمله زنان تماشاگر این تراژیدی و جنایت نقش شا هد را داشته باشیم این جنایت بشری همچنان ادامه خواهد داشت و ما نمی توانیم ادعا کنیم که در راه رسیدن به برابری، توسعه و صلح، تعالی و ترقی - پیشرفت کرده ایم. پایان قسمت یازدهم (ادامه دارد)



[برای مطالب دیگر عبدالقیوم میرزاده، اینجا کلیک کنید](#)